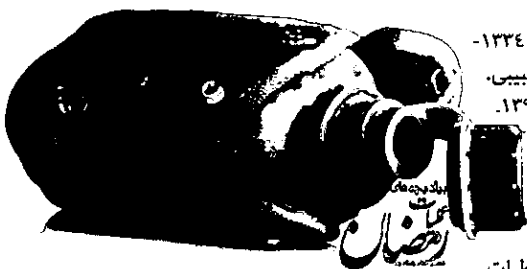


عملیات بمو

زندگی، خاطرات

محمّد حبیبی خرمالو





سرشناسه: حبیبی، محمدعلی، ۱۳۳۴ -

عنوان و نام پدیدآور: عملیات همو/محمدعلی حبیبی.

مشخصات نشر: تبریز: انتشارات بهاردخت، ۱۳۹۲.

مشخصات ظاهری: ۹۳ ص.

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۹۴۲۰۸-۵-۸

وضعیت فهرست نویسی: فیبا

موضوع: حبیبی، محمدعلی، ۱۳۳۴ - - خاطرات

موضوع: جنگ ایران و عراق، ۱۳۵۹-۱۳۶۷ - خاطرات

موضوع: ایران - تاریخ - سلاطین اسلامی، ۱۳۵۷ - - خاطرات

رده بندی کتب: ۳۹۲: ۲۶۵۱ ح ۱۶۲۹/ DSR

رده بندی دیوید: ۸۴۱

شماره کتابشناسی ملی: ۲۳۱

شماره کتابشناسی ملی: ۲۳۱



عنوان: عملیات همو

مؤلف: محمدعلی حبیبی

ناشر: انتشارات بهاردخت

قطع: رقعی ۸۸ صفحه

حروفچینی: آذین کامپیوتر

چاپ و صحافی: پرنیان/امین

نوبت چاپ: اول ۱۳۹۲

قیمت: ۵۰۰۰ تومان

محل نشر: تبریز/ ۰۹۱۴۸۰۲۰۴۲۴

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۹۴۲۰۸-۵-۸

ISBN: 978-600-94208-5-8

Email: bahardokhtpub@yahoo.com



❖❖❖ فهرست ❖❖❖

❖❖❖ خاطرات از دوران انقلاب (مشهد مقدس) / ۶ ❖❖❖

❖❖❖ عملیات طلوع فجر / ۱۲ ❖❖❖

❖❖❖ والفجر ۴ / ۲۴ ❖❖❖

❖❖❖ بیانات پیمو / ۲۵ ❖❖❖

❖❖❖ توپخانه چهار رسالت / ۲۷ ❖❖❖

❖❖❖ بسم رب الشهداء، والصديقين / ۲۸ ❖❖❖

❖❖❖ مرحله دوم / ۵۶ ❖❖❖

❖❖❖ نحوه اعزامی به جبهه بار پنجم / ۶۱ ❖❖❖

خاطرات از دوران انقلاب (مشهد مقدس)

در حین انقلاب به زیارت مشهد مقدس برای اولین دفعه رفتم. در مشهد هر روز تظاهرات و صحنه درگیری بود می رفتم به بیت الله شیرازی و شریعتی و طاهری و در جمع دسته ها بودم یک روز در میدان شهدا از رو تانک به روی مردم آتش گشودند و من در جنب چهارراه پیش نرده ها قرار گرفته بودم با تیربار همه جا را می زد امت مبارز و مردم هم دیگر را هل دادند حدیثا شارب بود که بنده زیر پای مردم ماندم چشم باز کردم در ساختمانی که در آن سالن افتاده بودم کم کم به خود آمدم بدنم خسته و کوفته و چند بایه کبود شده بود. و ماجرا دوم در منزل آیت الله شیرازی بودم که مأمورها را محاصره کردند چند ساعت در منزل ایشان ماندم بالاخره در شب چند نفر فرار کردند بعداً من نیز خواستم از پشت بام از طرف بازار بپریم زمین، مأمورها به طرفتند در اتیکت یکی از مأموران پسوند اردبیل بود لذا زود به او گفتم بنده مسافر امام رضا (ع) هستم او گفت مدارک بده که در مسافرخانه نگیری بود کارت آنها را نشان دادم او یک مأمور داد به او گفتم برو بررسی کن مدارک من را کرد تحقیق کرد دید راست می گویم مرا آزاد کرد همان روز به تبریز باز گشتم

در دوران انقلاب هر روز در صحنه بودم دو سه بار تانک مار مرگ رفتم يك روز کاپشن نظامی از درب گجیل خریدم و به تنم کردم رفتم به مسجد جامع به سخنرانی گوش فرادادم بعد از سخنرانی اعلامیه ضد رژیم شاه پخش می کردند یکی از آنها را برداشتم بعد از مطالعه ناخود آگاه در کف جورابم پنهان کردم بعد از اتمام مراسم از مسجد بیرون رفتم در بازار کاغذ فروشان چندین مأمور بود که بازرسی بدنی می کردند هر کسی عمامه داشت